

آب، محیط زیست و ژئوپلیتیک

متن سخنرانی دکتر پیروز مجتهدزاده، تحت عنوان: آب، محیط زیست و ژئوپلیتیک، دیدگاه‌های هیدروپلیتیک ایران در خصوص خزر - آسیای مرکزی، افغانستان، خلیج فارس و خاورمیانه، در جمع مدیران و مسئولان وزارت خارجه ژاپن و آژانس همکاری‌های بین‌المللی ژاپن (Japan International Cooperation Agency) که در ۲۴ مارس ۱۹۹۵ ایراد شده است.

فلات ایران از خلیج فارس تا دریای خزر و از آسیای مرکزی تا فلات پامیر گسترده است. کشور ایران گستره‌ای دارد برابر با ۱۶۴۸۷۰۰۰ کیلومتر مربع که ۳۲۰۷۰۰۰ کیلومتر مربع آن زمینهای قابل کشت است و ۱۸۰۷۰۰۰ کیلومتر مربع از آن را دریاچه‌ها و آبهای داخلی می‌پوشاند و باقی مانده از کوهها و بیابانها پوشیده است. بخش بزرگی از کشور ایران نیمه بیابانی است، بجز سرزمینهای کرانه‌ای دریای خزر که میزان بارش سالانه اش بین ۱۰۰۰ تا ۲۰۰۰ میلیمتر می‌باشد. میانگین بارش سالانه در دیگر سرزمینهای کشور بین ۲۰۰ میلیمتر در اطراف پایتخت، تا کمتر از ۱۰۰ میلیمتر در جنوب و جنوب خاوری در نوسان است. با در نظر گرفتن رودخانه‌ها و دریاچه‌های

آب شیرین و آبهای زیرزمینی که تا ۱۵۰ میلیارد مترمکعب تخمین زده می‌شود، ایران یکی از بیشترین منابع آب در دسترس را در خاورمیانه دارد. این رقم تا حدود سالانه ۲۵۰۰ مترمکعب برای هر نفر در کشور برآورد شده است که در قیاس با رقم ۱۰۰۰ مترمکعب برای هر نفر در خاورمیانه، رقمی چشمگیر می‌باشد.^۱ در عین حال، نقشه خاکهای ایران نشان می‌دهد که حدود ۱۸ میلیون هکتار زمین قابل کشت در ایران وجود دارد که اگر قرار شود به زیر کشت درآید، آب موردنیاز در اختیار خواهد بود، مشروط بر آنکه ذخیره منابع آب در کشور به حداقل برسد. آب همچنان مسئله مهمی در ایران است. با وجود این، بزرگترین نیاز کنونی و آینده کشور به آب، مربوط به آبیاری آن دسته از محصولات می‌باشد که برای رسیدن به خودکفایی کشاورزی مورد نظر است.

از آنجا که جمعیت ایران، پس از انقلاب اسلامی بسرعت افزایش یافته، رقابت برای دستیابی به آب موجود کشور گسترش یافته و رقابت مصرف کنندگان آب را بیشتر کرده است.

نگاهی به هیدروپلیتیک ایران

استفاده از آبها و رودخانه‌ها به میزان چشمگیری بر سیاستهای منطقه‌ای ایران اثر می‌گذارد. این اثرگذاری یا در قالب

کشمکش با همسایگان خودنمایی می کند یا به شکل دوستی و همکاری با آنها ظاهر می شود. در حالی که نگرانی های زیست محیطی نسبت به افزایش سطح آب خزر، برای مثال، می تواند ایران را به همکاری با همسایگانش در منطقه وادارد، کاهش میزان ورود آب به هیرمند، نزدیک به یک قرن عامل جدایی و اختلاف با افغانستان بوده است. در عین حال، اختلافات دیرینه ایران و عراق بر سر اروندرود هیچ گاه جنبه هیدروپلیتیک نداشته و پیوسته یک مسئله جغرافیای سیاسی بوده است.

در اینجا، کوشش خواهیم کرد تا دیدگاههای ایران را نسبت به شرایط ژئوپلیتیک و هیدروپلیتیک در منطقه دریای خزر، آسیای مرکزی، خلیج فارس، خاورمیانه و بخش جنوبی آسیای مرکزی (استان سیستان) مورد توجه قرار دهیم.

۱. منطقه خزر - آسیای مرکزی

از آنجا که دست کم سه کشور دریای خزر (ایران، ترکمنستان و قزاقستان) در منطقه آسیای مرکزی نیز حضور دارند، کوشش خواهیم کرد که هر دو منطقه را در این بحث زیر عنوان «خزر - آسیای مرکزی» مورد توجه قرار دهیم. بخش کرانه ای ایران در دریای خزر یکی از مناطق هشتگانه اقلیمی کشور است. در این منطقه مشکلی به نام

«آب» وجود ندارد. در حقیقت، افزایش سطح آب دریا در این بخش، همراه با مسائل زیست محیطی (آلودگی آب) همراه بوده است. نوشته ای نسبتاً کهن به زبان فارسی موجود است که می گوید بالا رفتن سطح آب خزر یک پدیده دوره ای است که هر ۱۰۰ سال یا هر ۳۰ تا ۳۵ سال یک بار به دنبال چند زمستان پربارش روی می دهد.^۲

اثر فرق که از منافع جغرافیایی سده های اول اسلام است، از نوشته های مسعودی نقل می کند که سطح آب خزر در ۱۱۳۵ میلادی، برای مثال، تا آن اندازه پایین بود که کاروانسرای باکو در سطحی نزدیک ۳ متر زیر سطح کنونی دریا ساخته شد. مطالعاتی که بعدها صورت گرفت ثابت کرد که به هنگام ساخت کاروانسرای باکو، سطح آب دریای خزر در سطح ۳۰/۹ متر پایین تر از سطح اقیانوس قرار داشت. این سطح در ۱۳۰۰ میلادی تا ۲۴/۵ - متر فزونی گرفت که دست کم ۳ متر از سطح کنونی خزر بالاتر بود. در ۱۹۴۷ که این کتاب به چاپ رسید، سطح آب دریای خزر تا آن اندازه پایین بود که سه جزیره ایرانی آشوراده به شبه جزیره میان کاله پیوست.^۳

نظریه دیگری که در سالهای اخیر طرفدارانی در ایران پیدا کرده این است که با ساختن سد قوه بغازگل، آب دریای خزر بالا می رود. با گستره ای برابر با ۱۸۰۰ کیلومتر

مربع خلیج قره بغاز گل شاخه ای از دریای خزر است که به ریگزارهای ترکمنستان می ریزد. میزان تبخیر آب دریا در این بخش به اندازه ای است که رودخانه ای به ظرفیت سالانه ۲۰ میلیون مترمکعب از آب خزر برای تبخیر به این خلیج وارد می شود. از هنگامی که شوروی ها سد قره بغاز گل را می ساختند، سطح دریای خزر افزایش یافته و تاکنون به میزان ۲/۱۵ متر بالا آمده است و این وضع همچنان ادامه دارد.^۴ اما این نظریه درست نیست؛ زیرا بالا رفتن سطح دریای خزر پیش از ساخت این سد آغاز شده بود و پس از ویران کردن آن نیز همچنان ادامه یافته است، در حالی که سد قره بغاز گل در اصل یک سد کتلی بوده و نمی توانسته بر میزان سطح آب خزر اثر گذارد. سطح آب دریای خزر در ۱۹۷۶، ۲۹/۵- بود که پایین ترین حد در دوران اخیر به شمار می آید. از ۱۹۷۸، سطح آب خزر رو به افزایش گذاشت تا آنکه در ۱۹۹۵ به ۲۷- متر رسید. مقابله با این مسئله نیازمند همکاری بین کشورهای کرانه ای خزر است، بویژه اینکه همه کشورهای می کوشند در فعالیتهای اقتصادی این دریا بیشتر سهم شمرند. هیدروپلیتیک همکاری ایران و شوروی سابق در رودخانه مرزی ارس نشاندهنده آن است که اختلافات بر سر آب در منطقه خزر می تواند تبدیل به همکاری و استفاده

صلح آمیز از آبهای منطقه شود.

ساخت سد ارس بر رود مرزی ارس - یکی از رودهای واردشونده به دریای خزر - نمونه هیدروپلیتیک همکاری های فرا مرزی است که هم ایران و هم جمهوری آذربایجان را بهره مند کرده است. سد ارس که در ۱۹۷۰ تکمیل شد، دشت پهناور مغان را آبیاری می کند و میزان قابل توجهی برق تولید می نماید که مورد استفاده هر دو کشور است.^۵ ایران، دریای خزر و آسیای مرکزی را ژرفای ژئوپلیتیک شمالی خود می داند و مشارکت در فعالیتهای اقتصادی مربوط به گاز و نفت این منطقه را یک ضرورت جغرافیایی می شمارد. چنین یکپارچگی فزاینده ژئواکونومیک در منطقه موقعیت ژئواستراتژیک جدید ایران را تثبیت خواهد کرد. موقعیت جغرافیایی استثنای ایران بین خلیج فارس و دریای خزر - دو منطقه پر اهمیت ذخایر هیدروکربن جهان - موقعیت ژئواستراتژیک جدید و پراهمیتی برای ایران ایجاد کرده است.

اگرچه ایران همراه با کشورهای مسلمان آسیای مرکزی و قفقاز در سازمان همکاری اقتصادی (ا.ک.و) و در همکاری های کرانه های دریای خزر عضویت دارد، اما آنچه منافع ژئوپلیتیک ایران حکم می کند در منطقه خزر - آسیای مرکزی به وجود آید یک «بازار مشترک» منطقه ای با مشارکت همه

کشورهای عضو سازمان اگو (بجز ترکیه و پاکستان) است. تردیدی نیست که چنین تشکیلاتی می تواند یکپارچگی اقتصادی گسترده و کارایی را توأم با میزانی از یکپارچگی اجتناب ناپذیر در تصمیمات

سیاسی و دفاعی مرتبط با چنین مشکلاتی در

منطقه سبب شود. در این برخورد، ایران

موقعیت جغرافیایی خود را به عنوان یک «پل

سرزمینی» برای ارتباط بین کشورهای قاره ای

خزر- آسیای مرکزی و آبهای آزاد جهان ارائه

می کند. در این راه، ایران پیمانهای را با

شماری از کشورهای منطقه امضا کرده است

که راه را برای ارتباط خزر- آسیای مرکزی و

خلیج فارس- دریای عمان، از طریق شبکه

راههای شوسه، آهن و لوله های نفت و گاز

هموار خواهد ساخت. در این زمینه،

طرحهایی چند پیشنهاد شده که یا در دست

مطالعه بوده یا مورد توافق قرار گرفته و حتی

به اجرا درآمده است. در خصوص تاسیس

لوله های نفت و گاز که منطقه خزر- آسیای

مرکزی را از راه ایران به مدیترانه، خلیج

فارس و دریای عمان مربوط می سازد، ایران

پیروزی در این ژئوپلیتیک را مهم ترین عامل

برای تضمین نقش ژئوپلیتیک حیاتی اش در

آینده منطقه تلقی می کند. البته، شماری از

موانع بر سر راه ایران در ژرفای ژئوپلیتیک

شمالی اش وجود دارد که مهمترین آن

سیاست آمریکا برای محدود کردن ایران

است. سیاستی که به گونه ای خستگی ناپذیر

سرگرم خشی کردن نفوذ طبیعی ایران در

منطقه خزر- آسیای مرکزی و منطقه خلیج

فارس در ژرفای ژئوپلیتیک جنوب ایران

است.

۲. اروندرود، خلیج فارس و

خاورمیانه

برخلاف الگوی همکاری در رودخانه

ارس، ایران دوران کوتاه پنج ساله ای از

صلح و آرامش را با همسایه غربی خود،

عراق، داشته است. در اینجا، تفاوتی

فرهنگی و قومی همراه با برخی از اختلافات

سیاسی و ایدئولوژیک راه را بر هر گونه

همکاری بسته است. رودخانه مرزی اروندرود

رود پیوسته هسته اصلی اختلافات مرزی بین

ایران و همسایه غربی اش بوده است؛ ولی نه

به عنوان یک مسئله هیدروپلیتیک، بلکه به

عنوان یک مسئله جغرافیای سیاسی- اینکه

مرز دو کشور در کجای رودخانه باید قرار

داشته باشد و نظام کشتیرانی دو کشور در

رودخانه چگونه باید باشد.

اگرچه دو کشور پیمان ۱۹۷۵ الجزایر را

امضا کردند که مرزهای دو کشور را روی خط

تالوگ رودخانه تعیین می کند. با این حال،

بسته شدن اروندرود از ۱۹۸۰، تاکنون ثابت

کرده است که هر دو کشور می توانند

بدون این رودخانه مرزی زندگی کنند، هر

چند ادامه زندگی بدون ارونند رود برای عراق دشوارتر است. درخور توجه است که همان نیروی کشاننده به مرکز ارونند رود که دو همسایه را واداشته است تا بر سر این آبراه مرزی اختلاف داشته باشند، همزمان، در مقام یک نیروی گریز از مرکز، هر دو کشور را واداشته تا وابستگی خود را به این آبراه پایان دهند. ایران توانسته است از ۱۹۶۰ ستاد مرکزی ارتش و مرکز فعالیتهای نفتی خود را از خرمشهر و آبادان به کرانه های خلیج فارس انتقال دهد.^۶ عراق نیز از اواخر دهه ۶۰ انتقال مراکز بازرگانی نفت به نقاط دیگر را آغاز نمود و پایگاه دریایی خود را از بصره به ام القصر در انتهای خور عبدالله منتقل کرد.

به هر حال، بروز بحران کویت در ۱۹۹۰، هدام حسین را واداشت تا طی نامه ای (۱۴ اوت ۱۹۹۰) به رئیس جمهور ایران، حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی، اعلام نماید که حاضر است برای تعیین مرزهای دو کشور بر اساس قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر مذاکره کند. به دنبال این نامه بیشترین بخش سرزمینهای اشغال شده ایران مسترد شد.

با توجه به اینکه اختلافات ایران و عراق گسترده و طولانی بوده و در گذشته مانع از پیشرفت و گسترش روابط ایران و سایر کشورهای عرب منطقه نشده است، بلکه

رفتار آشتی ناپذیر بغداد نسبت به اعراب همسایه گسترش روابط آنها با ایران را تشویق می کرد، این وضع هم اکنون نیز می تواند برقرار شود. در آینده نیز عدم بهبود روابط ایران و عراق مانع از گسترش روابط ایران و کشورهای عرب خلیج فارس نخواهد بود.

در خلیج فارس، ایران با سه مسئله دیگر رویه روست. این سه مسئله عبارت است از: تلاش آمریکا و متحدان عربش در منطقه در راه ایجاد موازنه نظامی جدیدی که به برتری نظامی آشکار آنها نسبت به ایران و عراق خواهد انجامید؛ ایجاد یک نظام امنیتی برای خلیج فارس به ابتکار آمریکا و با مشارکت کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، مصر و سوریه و بدون شرکت ایران و عراق؛ بروز نشانه هایی از تلاش در راه دگرگون کردن جغرافیای سیاسی منطقه. در این خصوص، تلاش عربستان سعودی در زمینه دگرگون کردن یکپارچگی سیاسی - جغرافیایی یمن و تلاش سازمان ملل متحد، به ابتکار آمریکا و به نام «جامعه بین المللی» در راه تغییر مرزهای عراق و کویت، به زیان یکی و به سود دیگری، نمونه هایی از این دست است. بارزترین نمونه این گونه تلاشها، شاید کوشش امارات متحده عربی در ۱۹۹۲ در زمینه ادعای حاکمیت و مالکیت نسبت به جزایر تنب و ابوموسی بود که از ۱۹۷۱، در پی مذاکراتی طولانی با

بریتانیا، به نمایندگی از سوی امارات، در اختیار ایران قرار گرفت. در همان سال، یک شکایت از سوی اعراب به شورای امنیت سازمان ملل متحد در این مورد رد شد.

مذاکرات ۱۹۷۱ ایران و انگلستان به امضای تفاهم نامه ای بین ایران و شارجه انجامید که بر اساس آن دو طرف حاکمیت مشترک بر جزیره ابرموسی خواهند داشت. دو جزیره تنب بزرگ و تنب کوچک، در نتیجه این مذاکرات به ایران بازگردانده شد. آنچه امارات متحده عربی را تشویق کرده بود تا این ادعا را مطرح کند همانا جبهه گیری تازه آمریکا در برابر ایران بود. در این جبهه گیری تازه آمریکا این استنباط را میان متحدانش در منطقه به وجود آورد که هر گونه ادعایی علیه ایران در خلیج فارس مورد پشتیبانی واشنگتن قرار خواهد گرفت.

در حال حاضر، سکوتی نسبی در خصوص این مسئله حاکم است. این وضع ناشی از اثر متقابل چند عامل است: تلاش ایرانیان در انتشار اسناد مالکیت و حاکمیت کشور خود بر این جزایر، حمله عربستان سعودی به خاک قطر، عدم پشتیبانی جدی از سوی سایر اعراب و غرب به سود جنجالهای سیاسی امارات متحده عربی. نکته دیگری که در جنجالهای ضد ایرانی ادعای حاکمیت به جزایر تنب و ابرموسی جلب توجه کرد، ادعای امارات متحده عربی و یارانش مبنی بر اینکه ادامه حاکمیت ایران بر این جزایر امنیت در منطقه خلیج فارس را به خطر خواهد انداخت، بود. اگر این ادعای پایه و اساس ترین ادعا شمرده شود، سخنی به گزاف نرفته است. ۲۴ سال از حاکمیت ایران بر این جزایر می گذرد و هرگز کمترین تهدیدی از سوی ایران نسبت به امنیت منطقه نشده است. در حالی که ایران در همین مدت دستخوش رویدادهای بزرگی بوده است که هر یک به تنهایی می توانسته بهانه ای به دست ایران برای آشفته کردن امنیت منطقه دهد: سرنگونی نظام شاهنشاهی و استقرار حکومت اسلامی؛ حمله نظامی عراق به ایران و تحمیل جنگی فرسایشی و طولانی به این کشور؛ اشغال کویت از سوی عراق و ایجاد بهانه برای وارد شدن نیروهای نظامی آمریکا به خلیج فارس در آن سوی مرزهای ایران؛ برخورد سیاسی و واکنشهای نظامی خصمانه آمریکا نسبت به منافع طبیعی و جغرافیایی ایران در خلیج فارس و تشویق امارات به طرح ادعای حاکمیت نسبت به جزایر ایرانی؛ استقبال برخی از امارات و کشورهای عربی منطقه از اسرائیل در خلیج فارس. هر یک از این موارد می توانست بهانه ای برای برهم زدن امنیت منطقه از سوی ایران باشد. نمی توان این حقیقت را نادیده گرفت که آنچه در این خصوص از سوی تهران بخوبی مورد توجه است، این است که

زندگی اقتصادی هیچ کشوری در جهان به اندازه زندگی اقتصادی ایران در گرو امنیت خلیج فارس نیست.^۶ برخلاف ادامه روال دگرگونی های سیاسی به زیان ایران، گامهای پراهمیتی نیز در راه بهبود و تحکیم روابط ایران و همسایگان عربش در منطقه خلیج فارس برداشته شده است. یکی از این گامها توافق بین ایران و قطر برای تأسیس یک خط لوله آب رسانی برای انتقال ۱۰ مترمکعب آب در ثانیه از رود کارون به آن شیخ نشین است. این خط لوله ۷۷۰ کیلومتر درازا خواهد داشت و ۲۱۰ کیلومتر آن زیر بستر آبهای خلیج فارس خواهد بود. این هیدروپلیتیک پراهمیت، بی تردید بر تحکیم روابط ایران و همسایگان عربش در خلیج فارس اثر خواهد گذاشت.

این برداشت، بتدریج ژرفای بیشتری یافته و در دهه ۹۰ به این نظر ختم شده است که خلا ژئوپلیتیک موجود در نتیجه سقوط بلوک شوروی از طریق هراس اغراق آمیز از بنیادگرایی اسلامی به عنوان بزرگترین تهدید ایدئولوژیک جدید علیه صلح و آرامش در خاورمیانه و منافع غرب در آن پر خواهد شد. این تهدید فرض شده در معادلات ژئواستراتژیک جدید آمریکا در خاورمیانه با ایران اسلامی برابر و مربوط شناخته شده است و به عنوان دستاویز تازه و قانع کننده از دید واشنگتن می رود که وسیله توجیه

بسیاری از مطامع ژئوپلیتیک جهانی و منطقه ای آمریکا قرار گیرد، همانند شکل دادن به نظریه «نظم نو جهان» به گونه یک ساختار سیاسی مخروطی شکل که آمریکا در راس آن نقش «ژاندارم جهانی» را بازی کند. یا اینکه گسترش احتمالی ناتو و جابجایی هزاران میلیارد دلار را توجیه نماید.

تردیدی نیست که تنها در صورت دگرگون شدن چهره سیاسی ایران در خاورمیانه و پراگماتیک شدن این چهره است که در عمل ثابت خواهد کرد زمینه هایی که این طرحها، توطئه ها و مطامع ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک بر آن شکل می گیرد، زمینه هایی سست و غیر واقعی می باشد. چهره ایدئولوژیک جا افتاده کنونی جمهوری اسلامی ایران، به هر حال، دگرگون نخواهد شد، مگر آنکه مرزهای سیاسی - اداری در ساختار سیاسی کشور از نو تعیین شود و وزارت خارجه کشور به صورت تنها کانال اجرای سیاستهای خارجی کشور در آید.

۳. هیدروپلیتیک و فاجعه زیست محیطی در شرق ایران

در خلال ۹۰ سال گذشته یک فاجعه زیست محیطی پراهمیت در بخش شرقی ایران - در حاشیه جنوبی آسیای مرکزی - در حال تکوین بوده است. هامون که ظاهراً در گذشته دریاچه ای به مراتب بزرگتر از آنچه

اکنون هست، بوده بتدریج حجم آبش کاهش یافته و همراه آن تقریباً همه منافع اقتصادی مربوط به آن روبه کاهش گذاشته و محیط زیست منطقه دگرگون می شود. نه تنها هامون تنها منبع آبیاری کشاورزی در سیستان است (بجز رود هیرمند)، بلکه در زندگی مردم این گوشه از آسیای مرکزی نقشی اساسی دارد.

سرزمین سیستان با گستره ای برابر ۸۱۱۷ کیلومتر مربع از زمینهای حاصلخیز و با جمعیتی بیش از ۲۷۴ هزار نفر،^۸ در عمل به دریاچه هامون و تنها رود دائمی آن، هیرمند، وابسته است که دهمین رود بزرگ آسیا شمرده می شد و آبهای بخش پهناوری از کشور افغانستان را جمع آوری کرده و به دلتای خود می آورد. شاخه اصلی هیرمند در دلتا که «پریان مشترک» نام دارد، مرز بین المللی میان ایران و افغانستان را تشکیل می دهد. دریاچه هامون که در سرآغاز قرن بیستم، به اغراق ۱۵۰ هزار مایل مربع توصیف می شد، هم اکنون به چهار حوضچه کوچک کاهش یافته است. امروز، گستره هامون در ماههای پرآبی به ۳۲۰۰ کیلومتر مربع می رسد و ژرفای آن ۴ تا ۵ متر است.^۹

این فاجعه زیست محیطی که بتدریج گسترش یافته و می یابد، پیامد سیاستهایی است که در افغانستان اجرا شده است. این

مشکل از ۱۸۷۲ آغاز شد، از هنگامی که ژنرال گلدسمید انگلیسی خط مرزی میان ایران و افغانستان را روی شاخه اصلی هیرمند در دلتای آن تعیین کرد. این مشکل در ۱۹۰۵ گسترده تر و پیچیده تر شد و آن هنگامی بود که سرهنگ مک ماهون انگلیسی دو سوم آب هیرمند در دلتا را به افغانستان بخشید و یک سوم آن را به سیستان ایران اختصاص داد که از سرزمین مجاور در افغانستان (نیمروز) هم حاصلخیزتر و هم پرجمعیت تر است. در دهه ۳۰ که روابط دوستانه به گونه ای استثنایی بین دولت تازه استقلال یافته افغانستان و دولت مرکزی ایران برقرار شد، دو کشور پیمانی را امضا نمودند (۱۹۳۹) که آب هیرمند را در بخش دلتا به گونه ای مساوی میان آنها تقسیم می کرد.^{۱۰} این پیمان در افغانستان مورد بی اعتنایی قرار گرفت و دادن یک سلسله امتیازات به شماری از شرکتهای آمریکایی در ۱۹۴۵ برای ساخت سد و کانال انحرافی روی رود هیرمند در افغانستان اختلافات را ژرف تر کرد.

دبی متوسط رود هیرمند در دهه ۹۰ حدود ۲ تا ۳ میلیارد مترمکعب در سال برآورد شده است. میزان این دبی در ۱۹۹۰ برابر با ۶ هزار مترمکعب در ثانیه و در ۱۹۹۳ برابر با ۳ هزار مترمکعب در ثانیه بود. در ۱۹۹۴، دبی هیرمند در دلتا از ۴۵ مترمکعب در ثانیه فراتر رفت و از این رقم بسیار اندک فقط ۱۵

متر مکعب در ثانیه به سیستان ایران وارد شد.^{۱۱}

اگرچه دولت متنفذ ایران در دهه ۷۰ شماری از اختلافات آبی و سرزمینی خود را با همسایگان به سود خود حل و فصل کرد، همانند بازپس گرفتن جزایر تنب و ابوموسی در خلیج فارس (۱۹۷۱) و تعیین مرزهای رودخانه ای با عراق روی خط تالوگ اروند رود، اما برخورد بسیار ضعیف این دولت متنفذ در زمینه حل اختلافات آبی و سرزمینی با افغانستان شگفت آور است. در ۱۹۷۳،

دولت ایران پیمانی را با افغانستان امضا کرد که به موجب آن سهم ایران از آب هیرمند در دلتا برابر با ۲۲ متر مکعب در ثانیه تعیین شد به اضافه ۴ متر مکعب در ثانیه آبی که قرار شد ایران از افغانستان خریداری کند که جمع آب دریافتی ایران از هیرمند را به ۲۶ متر مکعب در ثانیه می رساند.^{۱۲} این رقم از میزان یک سوم آب هیرمند که کمیسیون حکمیت مک ماهون در ۱۹۰۵ برای ایران در نظر گرفته بود بمراتب کمتر بود. این قرارداد شگفت انگیز به دلیل بروز کودتای افغانستان در آن سال به تصویب آن کشور نرسید و قانونی نشد. برخی از مقامات برجسته حکومت پهلوی (دولت هویدا) امضای این قرارداد را به دلیل «ملاحظات ژئوپلیتیک مهم تر» ایران در خصوص افغانستان توجیه می کردند. این توجیه حکایت از آن دارد که

ایران هر چه افغانستان می خواست در اختیارش می گذاشت. نه تنها در مورد آب رودخانه هیرمند در دلتا دولت ایران کوتاه آمد، بلکه یک کمک مالی ۳۰۰ میلیون دلاری در اختیار افغانستان گذاشت به اضافه امتیاز راه دسترسی به خلیج فارس و دریای عمان از طریق راه شوسه و آهن و دادن وعده کمکهای مالی و اقتصادی بیشتر در آینده تا افغانستان از زیر نفوذ شوروی خارج شود و به عنوان یکی از اعمار ایران وارد اردوگاه غرب آن روزگاران گردد.^{۱۳}

فاجعه زیست محیطی که در حاشیه جنوبی آسیای مرکزی و در شرق ایران چهره می نماید، تقریباً تکرار کامل فاجعه زیست محیطی است که کاهش آب دریاچه آرال در آسیای مرکزی را سبب شد. سیلابهای چند سال اخیر و تجدید حیات نسبی دریاچه هامون و نیزار آن در سالهای نخستین دهه ۹۰ را نباید به حساب دگرگون شدن سیاستها (هیدروپلیتیک) در افغانستان گذاشت. این وضع بیشتر ناشی از خارج شدن کنترل اداری و فنی سیلابها از چنگ افغانستان جنگ زده است. این تجدید حیات نسبی هیرمند تجدید حیاتی موقتی است؛ تا کی هیدروپلیتیک افغانی بار دیگر سر برآورد.

بیروز مجتهدزاده

پژوهشگر ارشد مرکز مطالعات ژئوپلیتیک و

مرزهای بین المللی دانشگاه لندن

یادداشتها:

سالهای نخستین دهه ۷۰ سفارت ایران را در افغانستان داشت و مذاکرات دو کشور را که به قرارداد نانرجام ۱۹۷۳ منجر شد، سرپرستی کرد.

۱۳. از اطلاعات خصوصی که روز شنبه ۱۴ آوریل ۱۹۹۲ دکتر علیقلی عالیخانی در اختیار نگارنده گذاشت. او طی ۱۹۷۱-۱۹۶۵ مقام وزارت اقتصاد و ریاست دانشگاه تهران را برعهده داشت و از مقامات عالی رتبه دولت ایران در آن روزگار به شمار می رفت.

1. Mohammad Bybordi, "Water Resources of Iran," Paper presented at the Seminar on the Political Economy of Iran, SOAS, University of London, 18-19 Jan., 1995.

۲. احمد پیرمانی، دریای خزر، تهران، ۱۳۲۶، ص ۷۸-۹۰.

۳. همان کتاب.

4. Dorreh Mirheydar, "A Special- Locational Current Crisis," *Iranian Journal of International Affairs*, Vol, VI, No. 3 and 4, Fall/Winter 1994-5, p. 473.

5. Mohammad Hassan Ganji, "The Historical Development of the Boundary of Azaerbaijan," in the *International Boundaries of Modern Iran*, ed. K.S. McLachlan, UCL Press 1994, p. 46.

6. Pirouz Mojtabeh-Zadeh, "Political Geography of the Strait of Hormuz," Middle East Centre Publications, SOAS, University of London, 1991, pp. 52-3.

7. Mojtabeh-Zadeh, "The Changing World Order and Iran's Geopolitical Regions," Uroseevic Foundation Publications, London: 1992, pp. 11-7.

۸. مرکز آمار ایران، سرشماری عمومی ۱۳۶۵، جلد

۳-۱۳۲، صفحه ۱.

۹. آمار انتشار یافته در گزارشی از فرمانداری

زابل، اسفند ۱۳۷۳.

۱۰. ماده یکم و دوم قرارداد ۱۳۳۹ تقسیم آب هیرمند

میان ایران و افغانستان، متن به فارسی، از اسناد خصوصی نگارنده.

۱۱. «امور آب سیستان»، گزارشی از فرمانداری زابل.

این سند را محمد علی مهتدی، از مرکز پژوهشهای علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، در اختیار نگارنده گذاشت.

۱۲. یادداشتهای خصوصی که محمود فروغی در

اختیار نگارنده گذاشت. او در سالهای واپسین دهه ۶۰ و